پاسخ بمسابقه شعر نو

خراسانی

و اما درباره قطعه شعر نو،خواسته‏اید خوانندگان آنرا معنی کنند.باید گفت: المعنی فی بطن الشاعر!بهتر از هرکسی آنست که خود سراینده آنرا شرح و تفسیر کند همچون فیلسوف سبزواری حاج ملا هادی که خود منظومه‏ها در منطق و فلسفه گفته و خود بشرح و تفسیر پرداخته است.مگر آنکه بخواهید طبع خوانندگان را بیازمائید؟اینک اینست آنچه من میفهمم:

شاعر،با محبوبه دیرین خودد،که خاطره‏اش را از دوران کودکی و لالائی مادر و گهواره دارد،:روبرو میشود.او بتمام زیبائی‏ها آراسته است.از آنچه بیشتر جلب نظر عاشق‏ شیدا را میکند اینست:

1-پستانهای اوست،که چون سیب سرخ همچون قصه‏ها و داستانها در سینه پنهان کرده است

2-بوسه‏هائی است که بر لب دارد ولی بکر و ناب است هنوز بکسی نثار نکرده و شاعر نابی آنرا از رهگذر بوی عطرش میفهمد.

3-خنده‏هایش همچنان قوس و قزح،پس از یک آسمان بارانی،رنگین و معنی‏دار است!هزاران معنی را میفهماند!

4-محبوبه چون موج آمد،نه موج دریا خروشان بلکه چون موج ابر باهیبت و جلال و خرامان آمد،اما برافروخته چون کف،و آنگاه چون ابر زارید،گرم کرد مهر و شفقت نثار کرد و بشاعر فرصت داد:

چشم،دیده نورانیش را،همچون مروارید درخشان و گرانبهائی بر سینه‏ی بلورینش‏ به بندد و خیره نگهدارد.و چنین پرسشی را طرح نماید:

تو ای لعبت زیبا،همان نیستی که مادرم از تو داستانها گفته و چنین وصف کرده: چشم بآرامی و...؟

وی وقتی این اوصاف را شنید خندید،ناز و کرشمه کرد و گیسوان پریشان نمود و بالاخره با ناز چشمها را بست!

شاعر یکبار دیگر از فرصت استفاده کرده،دست بصورت او دراز میکند و در لابلای‏ موهای پریشان،همچون غواصی که بدنبال صدف در ته دریا کاوش میکند،خال درشت و برجسته‏ی او را پیدا میکند و از این جریان خوشحال شده،گوئی برهان و دلیل دیگری‏ بر شناسائی خود یافته،می‏پرسد:

عزیزم،ای لعبت طناز!تو همان فرشته‏ای که مادرم بهنگام لالائی و وقتی که من در حال خواب و بیداری بودم و حالت خلسه‏ای داشتم،ترا برایم وصف میکرد.ترا بخدا اینطور نیست؟؟

سپس بدون اینکه بپاسخ محبوبه گوش دهد و حتی انتظار آنرا بکشد،عجولانه همچون‏ عاشق شیدائی که هیچ نمی‏فهمد جز عشق و دوستی دلدار،تقاضا میکند:بگو که دوستم داری! بگو،حتما اعتراف کن!

ولی افسوس که معشوق مقام خود را خیلی والاتر و برتر از تصور و خیال عاشق میداند بدینجهت دستهای گلپری رنگش را،بعنوان اعتراض و کوته‏فکری وی بهم مالیده بااستهزاء و تمسخر بهمه افکار او چنین پاسخ میدهد:من در جهان هستی گوهری یکتا هستم!و آسمان دیگر آبستن انسانی چون من نیست.